نقد فيلم زير نور ماه

طاهره بيات

نويسنده و كارگردان: رضا ميركريمى

خلاصه داستان

يك طلبه علوم دينى, هنگام پايان تحصيل و ملبس شدن به لباس روحانيت, دچار شك و ترديد شده و مى ترسد كه علمش خالص و براى خدا نباشد. انگيزه اوليه او از تحصيل علوم حوزوى برآورده كردن آرزو و نذر پدر در اين مورد بوده و نيز نزديك شدن به شخصيت پدر بزرگ كه به عنوان فردى امين و روحانى, در روستا به مشكلات مادى و معنوى مردم رسيدگى مى كرده است. او مى خواهد به روستا برگردد و مرثيه خوان درد و رنج هاى اهل بيت: باشد و طرفدار مظلوم و دشمن ظالم و براى برپايى حدود و احكام الهى تلاش كند,اما در خود آمادگى روحى براى پذيرفتن اين مسووليت و درآمدن به اين نقش را نمى بيند. روزى براى خريد لباس و نعلين و عبا و قبا بيرون مى رود, در راه بازگشت, دزدى لباس ها را از او مى دزدد. دزد يك نوجوان بزهكار است و در مسير خاصى آدامس فروشى مى كند. او كف دست سيد جوان را مى خواند و در گفتگو با او متوجه سادگى و خاص بودن او مى شود. سيد جوان دزد را جستجو مى كند و او را مى يابد درست در زمانى كه او بخاطر پخش مواد مخدر ـ در لفافه آدامس ـ تحت تعقيب مإموران انتظامى است, مإموران به اشتباه سيد را به عنوان شريك جرم و همكار او دستگير مى كنند. پس از رفع سوء تفاهم و آزاد شدن, سيد دوباره نوجوان را پيدا مى كند و قرار براين مى شود كه شب زير پل رسالت بسته لباس ها را پس بگيرد. سيد به محل موعود مى رود و در اولين قدم با دختر بد حجابى مواجه مى شود كه از او مى پرسد كه آيا ماشين دارد؟ يا نه و مى خواهد با او برود. سيد حسن از او فرار مى كند. در دومين قدم, با آدم هاى بيچاره و بدبختى مواجه مى شود كه آن حوالى زندگى مى كنند; شبگردها, ولگردها, معتادها, ورشكسته هاو... .

دزد كه به ((جوجه)) ملقب است, هر تكه از وسايل او را به كسى بخشيده; نعلين هايش پاى پهلوانى است كه قبلا زنجير پاره مى كرده و معركه مى گرفته است. عمامه سياهش دور كمر نوازنده نابينايى است و پارچه عبايش روانداز فقير ديگرى.

آنها فكر مى كنند كه سيد مثل خود آنها بى خانمان است. از غذايشان به او تعارف مى كنند كه سيد بعد مى فهمد سيب زمينى دزدى است و آن را بالا مىآورد.

نيمه شب كم كم جمع رندان جمع مى شود و زير نور ماه, مردان بى خانمان نامه اى به خدا مى نويسند و سر نياز بر آستان كرم دوست مى سايند و ابراز محبت و نياز مى كنند و سپس با موسيقى عاشقى نوازنده به رقص و سماع مى پردازند.

سيد به مدرسه برمى گردد, كتاب و دفتر و وسايل محدودش را مى فروشد و براى مردان زير پل, شام مى خرد و باز روى پل منتظر ((جوجه)) مى ماند. دختر خيابانى در حال سوار شدن ماشين غريبه اى است كه ((جوجه)) از راه مى رسد و با راننده مزاحم در گير مى شود و مشخص مى شود كه دختر, خواهر ((جوجه)) است. سيد به طرفدارى از ((جوجه)) با راننده درگير و او را فرارى مى دهد و در اين راه زخمى مى شود. بين او و ((جوجه)) دوستى به وجود مىآيد و ((جوجه)) شرمسار تكه وسايل او را جمع مى كند تا پس بدهد, اما سيد از آنجا رفته است.

روز بعد سيد با ميوه و شيرينى برمى گردد, اما شهردارى ولگردان را جمع كرده و خيابان تميز و خلوت است. تنها همان دختر خيابانى گوشه اى بين زباله ها و آشغال ها خودكشى كرده و در حال اغمإ با خدايش حرف مى زند. شكايت مى كند كه چرا ديگر صداى او را نمى شنود. سيد, دختر را به بيمارستان مى رساند و نجات مى دهد و براى شفا و رستگارى او دعا مى كند و در خلوت مدرسه به نماز مى ايستد.

عاقبت سيد حسن در جشن عمامه گذارى ساكش را بسته و در حال ترك آن محل است. دوستش جلال كه فرد شوخ طبعى است, اين بار نيز به شوخى سد راه او مى شود و از او مى خواهد كه منطقى باشد. او قرار است يك لباس بپوشد نه اينكه دنيا را فتح كند و اين لباس هم مثل لباس ساير شغل هاست; در هر شغلى آدم مى تواند متعهد و مسووليت پذير باشد يا بى تعهد ولاابالى و از زير بار مسووليت شانه خالى كند.

سيد به حرف هاى او فكر مى كند و مى بيند كه با اين لباس حتى اگر بتواند يك نفر را هم هدايت كند, آنوقت به وظيفه خود عمل كرده و كسى از او نخواسته كه يكباره و كل اجتماع را با هم نجات بدهد. در همين حين, دختر ناشناسى بقچه لباس هاى او را دم در حوزه مى دهد.

نماى پايانى, سيد را در لباس روحانيت و در كانون اصلاح و تربيت نوجوانان نشان مى دهد كه دست ((جوجه)) را در دست دارد و اين بار او كف دست ((جوجه)) را مى خواند و براى او زندگى در يك روستاى بهشت مانند را نويد مى دهد. فيلم با نماى دو نفره آنها به پايان مى رسد.

# # #

فيلم در كل, مراحل سير و سلوك يك طلبه جوان و تبديل شدن او به يك فرد روحانى را به نمايش مى گذارد. روحانى شدن از نظر او فقط درس خواندن و لباس پوشيدن و حفظ ظاهر و رعايت آداب و رسوم و عبادات فردى نيست, بلكه تزكيه و تهذيب است; براى خدمت به خلق و رسيدن به هدفى بزرگتر كه همانا رضايت خالق و رسيدن و وصل به اوست.

شب, زير نور ماه, درگوشه و كنار كوچه ها و خيابان ها و خانه ها, اتفاقات گوناگونى رخ مى دهد. شب با خود رازها دارد. راز شب, دل شكستگى آدم هاى شبگردى است كه با زبان خودشان با خدايشان راز و نياز مى كنند و از سر بى نيازى به خدا رسيده اند. خدايى كه خود مى فرمايد: من در دل هاى شكسته ام. من پناه بى پناهان و مونس درماندگانم... .

حال در چنين مواجهه اى با واقعيت, تكليف يك روحانى جوان چيست؟ جوانى كه نه ثروتى دارد كه بذل كند و نه مصدر امرى است كه قدرت انجام دادن كارى را داشته باشد.

همه ثروت او لباس ها و كتاب هايى است كه آنها را به مردم بخشيده و بيش از اين از او كارى برنمىآيد. چه كسى بايد به فكر كودكان خيابانى باشد. چه كسى بايد به فكر طرد شده هاى اجتماع باشد. آيا خدايى كه روزىشان را مى دهد, آنها را فراموش كرده است؟! آيا خدا از بنده هاى خوب خود نخواسته كه به فكر يتيمان و مسكينان و فقيران و در راه ماندگان باشند؟ آيا وظيفه حمايت از آنان را بر عهده دولت و حكومت اسلامى نگذاشته است. با اين همه, پس اين همه فقير, اين همه دروغ, اين همه فقر و بدبختى در جوامع مسلمين, چرا؟

وظيفه واقعى يك روحانى چيست؟ همنشينى با ثروتمندان و يا بر عكس گوشه عزلت گزيدن و چله نشينى و دورى از دنيا و اجتماع و دردهاى مردم و در يك كلمه, تنها به خود و نجات خود انديشيدن... ؟ !

فيلم در واقع با زبان تصوير, قصه قديمى مناظره عقل و عشق را روايت مى كند. موضوعى كه موضوع بحث علوم و فنون مختلف است, موضوع علم, فلسفه, حكمت, منطق, روانشناسى و همه علومى كه بحث تكثر و وجود و تإثير متقابل فرد و اجتماع برهم و نقش واجب الوجود را بررسى مى كنند. بحث جبر و اختيار كه آيا اين آدم ها مجبورند چنين سر نوشتى داشته باشند و يا خود اين راه را انتخاب كرده اند؟

اين بحث هم در مورد سيد حسن وجود دارد. او يك فرد و يك فرد مسوول و مسووليت پذير در برابر كل اجتماع. است. آيا به صرف اينكه ((يك دست صدا ندارد)) و از يك فرد تنها و بى پشتوانه مالى كارى برنمىآيد, بايد از انجام تكليف چشم پوشيد و همه چيز را به حال خود رها كرد؟ و تسليم جو حاكم بر جمع شد; جمعى كه در مدرسه علوم دينى است و سيد حسن را به همرنگ و هم لباس شدن با جماعت دعوت مى كند, به نوعى بى تفاوتى و جدا كردن خط و مرز مسووليت از كارها و مسائل و مشكلات جدى و مهم و سخت.

پاسخ ((مير كريمى)) نماى پايانى فيلم است: پذيرفتن مسووليت و پوشيدن لباس در كنار عمل به تعهدات روحانيت و هدايت و اصلاح نوجوان بزهكار و تغيير سرنوشت و مسير زندگى او.

سيد حسن در همدردى و همكلامى و حضور در كنار فقيران و مستمندان, به دستور آيه قرآن عمل كرده كه اگر نمى توانيد به فقير و مسكين كمك كنيد, لااقل به زبان با او همدردى كنيد و سعى كنيد بارى از دلش برداريد. در آيات و روايات دينى ما, بر طرف كردن حزن و اندوه از دل مومن, بزرگترين ثواب و پاداش را دارد و نجات يك فرد مساوى است با نجات و سعادت بشريت.

فيلم, خوش ساخت, يكدست و در انتخاب مضمون و محتوا صبورانه عمل كرده و روى موضوعى دست گذاشته كه تا به حال كمتر به آن پرداخته شده است. در جامعه ما, بعضى موضوعات بخصوص مسائل مذهبى, چنان در هاله اى از قداست پيچيده شده و دور از دسترس قرار گرفته كه هيچ عقل سليمى به هيچ عنوان و به هيچ قيمتى, به خود اجازه نزديك شدن به موضوع را نمى دهد, چون در هر مقام و موقعيتى كه باشد, بلافاصله مارك ضد مذهبى و روشنفكرى مى خورد و از جامعه حذف و طرد مى شود و ديگر هيچ عذر و بهانه اى هم براى او پذيرفته نيست و كسى نمى تواند شفاعت او را بكند. خود اين مسإله باعث شده مسائل و مشكلات زيادى در اين رابطه به وجود بيايد و چون باب بحث و مناظره و نقد علمى در آن باره بسته و يا محدود است, اين مسائل به مشكلات فرهنگى و مذهبى ابدى مردم تبديل شده و مردم جامعه نسل اندر نسل با آن درگيرند و بحث درباره آنها به دور زدن در يك مدار بسته تبديل شده است. موضوع شإن و جايگاه روحانيت دينى, در ايران پس از انقلاب, از اين قبيل موضوعات است. حكومت دينى پس از هزار و چهارصد و اندى سال براى دومين بار بعد از حكومت الهى پيامبررحمت9 به وجود آمده و قدمتى به طول دو دهه پيدا كرده است. همه قوانين و نظام هاى موجود اقتصادى, سياسى و كشورى, تغيير كرده و بازسازى شده و جامعه جامعه اى نوپا و پويا در حال آزمايش و خطا و تجربه حكومت الهى است و بالطبع مشكلات و نارسايى هاى زيادى در قسمت ها و بخش هاى مختلف آن وجود دارد. بحث تإثير استبداد و استعمار در ذهنيت تاريخى مردم و فقر و فرهنگى و اقتصاد بيمار تك محصولى بر پايه نفت و... نيز جاى خود را دارد و اينك با همزمانى و توإم شدن حكومت سياسى با روحانيت دينى, بخش عظيمى از بار اين مسووليت متوجه آزادى تبادل افكار و انديشه, آزادى مطبوعات و رسانه ها, وصل شدن به شبكه هاى جهانى و پيشرفت سريع ارتباطات و تحولات تكنولوژى و علمى و صنعتى و هنرى همه و همه نوع فرهنگ درونى و بومى جوامع را تحت تإثير قرار داده و تغيير جوامع و مناسبات انسانى بسيار سريع و به روز شده است. در چنين اوضاع و شرايطى, مردم حساسيت زيادى نسبت به قدرت حاكم بر جامعه و نزديكان به قدرت پيدا كرده و مى كنند. سابقه قدرتمندان و نزديكان به دربار, در دوران استبداد و استعمار, سياه است و كسانى كه نزديك به قدرت بوده اند, از آن براى آزار و اذيت مردم و كسب ثروت و زراندوزى سوء استفاده كرده اند. با چنين صبغه و تاريخى, مردم زندگى روحانيون را زير ذره بين گذاشته و راجع به آن قضاوت مى كنند.

از سوى ديگر, روحانيون هم با تغيير بافت سياسى جامعه و پذيرفتن شغل ها و مسووليت هاى جديد كه گاه موازى و توإم با يكديگر است, از ايفاى نقش سنتى خود در جامعه دور شده اند. به اين نكته بايد گستردگى شهرها و تغيير بافت اجتماعى و وضعيت شهرها را نيز اضافه كرد. ديگر خان ها و ارباب ها وجود ندارند و ظلم, متبلور در وجود يك شخص خاص و شناخته شده نيست. عدالت اجتماعى براى تمام جوامع يك آرزوى دور و دست نيافتنى شده و تحقق آن بدون برپايى عدالت اقتصادى, عدالت قضايى, عدالت اخلاقى و... ممكن نيست. و با وجود اين همه سازمان هاى خيريه و نيكو كارى, فرهنگ قالب, فرهنگ خود محورى و خود خواهى و ترجيح منافع خود بر ديگران و خود پرستى است.

پس از انقلاب شكوهمند اسلامى, دين و ديندارى يك ارزش غالب و هنجار اجتماعى مثبت بود كه در سطح جامعه گسترش يافت و از سوى همه ارگان ها و دستگاه ها نيز ترويج شد. نتيجه اين كه ديندارى و يا لااقل تظاهر به ديندارى, به عنوان يك مد فراگير و همه گير در جامعه مرسوم شد. بى اينكه زيرساخت ها و پايه هاى چنين مسإله اى در بطن خانواده و اجتماع نهادينه شده باشد. اگر تمايل به دين و خداپرستى و خوبى و پاكى در طينت انسان وديعه اى الهى است, متقابلا و در ارتباطى تنگاتنگ بدىها, صفات منفى اخلاقى, پلشتى ها و ناراستى ها هم در همسايگى خوبى ها وجود دارند. و وجود همين تضاد است كه به انسان حق انتخاب, اختيار و آزادى عمل مى دهد و وجود عاملان و راهنمايان دينى را ضرورى مى كند و بر همين مبناست كه بهشت و جهنم و خير و شر وجود دارد. و اگر تربيت دينى وجود نداشته باشد, يك انسان در عين داشتن خوبى ها و صفات حسنه بسيار و حس نوع دوستى و نوع پرورى مى تواند بسيار هم ظالم و ستمكار باشد. تهاجم فرهنگى غرب و استعمار كشورهاى اسلامى, تغيير سيستم آموزش و پرورش, نوع تربيت كودكان و جوانان, و از بين رفتن سيستم نظارتى جامعه, باعث شده نوعى بى دينى خزنده در سطح جامعه به وجود بيايد كه در نظر اول, چندان نمود خارجى ندارد. اين كه ثروتمندان و حاجى بازارىها و ملاكين بزرگ, مرتب مراسم عزادارى برپا مى كنند و در اعياد و مراسم مذهبى پيشقدم هستند و در راه طاعت و عبادت وطى طريق در راه سفر به عتبات عاليات و مكه و مدينه, گوى سبقت را از همگان ربوده اند و چنان از خدا و چهارده معصوم: دم مى زنند كه گويى خداوند متعال و چهارده معصوم وقف آنها شده اند و خدا خداى آنهاست و بس. آنها به جبران حق كشى ها و خوردن مال مردم, بيت المال و حقوق كارگر و كم فروشى و گران فروشى و اعتياد و... ايام محرم, ده شب خرج مى دهند و بهترين واعظ و سخنران و مداح را دعوت مى كنند و با دادن پول هاى كلان بهشت مى خرند! و وجهه مذهبى براى خود مى سازند. ((ميركريمى)) در اين فيلم نشان داده كه خدا نه فقط خداى پولدارها و مردم شهر شلوغ, نه فقط خداى روحانيون حجره نشين, كه خداى شبگردان بى خانمان نيز هست. و همه ما به نوعى در برابر سرنوشت آنها مسووليم. او به روحانيون جوان يادآورى مى كند كه وظيفه آنها اصلاح و هدايت و كمك به اين مردم است, نه فقط اصلاح مردم خوب و مذهبى كه هميشه در مسجدها و تكيه ها هستند. نياز آنها به وجود يك روحانى از باب رسمى بودن مراسم و تذكار و يادآورى است, اما نياز آدم هاى زير پل به يك روحانى, نيازى حياتى و موضوع مرگ و زندگى است (زندگى و سرنوشت دختر خيابانى در فيلم).

در بعضى صحنه ها, فيلمساز نقش سنتى روحانيون و نگه داشتن شإن لباس روحانيت را در قالب سنتى آن با تفكرات و آرإ و عملكرد طلاب جوان به نمايش گذاشته است. از يك سو, مدرسه دينى, آنها را به استوارى در اصول و ارزش ها و حفظ ظاهر و باطن و مقاومت در برابر مظاهر تكنولوژى و زندگى مدرن فرا مى خواند و از سوى ديگر, عملكرد خود مديران در استفاده از اين مظاهر, طلا ب را با دوگانگى مواجه مى كند. مدير مدرسه,بچه بغل كردن يك روحانى يا همراه همسر در معابر عمومى ظاهر شدن را دور از شإن لباس روحانيت مى داند و از اينكه گاهى طلبه اى را در حال نوشابه خوردن كنار در خيابان مى بيند, افسوس مى خورد و هيهات سر مى دهد,اما همين فرد در جاى ديگر و مكان ديگرى در شهر, لباس شخصى پوشيده و همراه زن و بچه اش در حال برگشتن از سينما و تئاتر است.

فيلم در نشان دادن واقعيت ها بسيار صريح و رك و بى پيرايه عمل مى كند. جلال دوست هم حجره اى سيد حسن, به زبان طنز, بسيارى واقعيت ها را مى گويد; اينكه براى بسيارى لباس طلبه گى, لباس عمله گى است, لباس كار است و راه نان درآوردن و نوعى شغل.

كارگردان در جاى ديگر, تيپ خاصى از مردم يا روحانيون را به تصوير مى كشد; در قالب شخصيتى كه دائم و شبانه روز در حال خواندن دعاست و تحقيق نكرده, هر شايعه و خرافه اى را مى پذيرد و از مكروه و مباح پرهيز مى كند و جلال به شوخى مدام او را سركار مى گذارد و به دروغ به او مى گويد كه امشب خواندن چند بار جوشن كبير و فلان دعا ثواب دارد و آن فرد هم تحقيق نكرده, مى پذيرد و دنبال دعا خواندن خود مى رود. يا بى عفتى دختر جوانى را نشان مى دهد كه روز روشن, گستاخانه كنار خيابان در حال رفت و آمد با مردم بيگانه است; چيزى كه متإسفانه اين روزها حتى در شهرهاى مذهبى نيز اتفاق مى افتد و كسى جلودار آن نيست.

صحنه قاليشويى طلاب در مدرسه, از صحنه هاى طنزآميز و جذاب است كه به فيلم, فضا و محيطى صميمانه و خودمانى داده است و صحنه ناسزاگويى شبگرد به روحانيون از صحنه هاى تإثير برانگيزى است كه متإسفانه در واقعيت وجود دارد. همين طور اين واقعيت, در صحنه بازگويى خاطرات استادى كه همراه خانواده, لباس شخصى پوشيده, رخ مى نمايد و به تلخى تصوير مى شود. و نيز صحنه طلبه اى كه همراه زن و بچه ساعت ها كنار خيابان منتظر ماشين است و بالاخره وقتى راننده اى توقف مى كند, به طعنه مى گويد: ((چى شده, وقتى بنز قسمت مى كردند, به شما نرسيد؟!)) و به سرعت مى رود.

اين برخورد خصمانه از سوى بعضى افراد عوام در اجتماع است كه بدون شناخت و تنها به صرف دشمنى با اين لباس, افراد روحانى را مورد طعن و سرزنش قرار مى دهند و علل و انگيزه هاى اين رفتار نيز مشخص است; يا آن فرد از گروه آدم هايى است كه طالب زندگى بى بند و بار و عياش و قمار باز است و وجود شخصيت هاى روحانى مزاحم و سد راه اوست و يا از افرادى عائله مند كه بار خانواده بزرگى را به دوش مى كشند; چنين افرادى نسبت به حقوق و امكانات زندگى روحانيون, اعتراض دارند, و آن را ناعادلانه مى دانند, بخصوص در مورد بعضى روحانيون كه زندگى اعيانى در پيش گرفته و عالم بى عمل هستند و از روحانيت تنها لباس و عنوان آن را دارند. عده اى نيز از ته مانده ها و دست پرورده هاى گروه ها و انديشه هاى سياسى قبل از انقلاب هستند كه سلطنت طلب, كمونيست, توده اى و مجاهد و... هستند و حاكميت سياسى روحانيون را نمى پسندند و به اصل وجود آنها به عنوان يك طبقه اجتماعى فعال اعتراض دارند و گروه ديگر نيز بعضى روشنفكران و غربزده ها هستند كه به تابعيت از الگوى زندگى غربى دين را از زندگى جدا و آن را فقط براى مسجد مى پسندند و به هر نوع حضور فعال مذهب و افراد مذهبى در سطح زندگى روزمره يا در تصميم گيرىها و سياست گذارىها انتقاد مى كنند.

وجود چنين طرز تفكر و ديدگاهى در جامعه, چنان قوى است كه بسيارى افراد از پوشيدن لباس طلبه گى خوددارى كرده و ترجيح مى دهند با لباس شخصى ظاهر شوند. چون احساس مى كنند آزادى عمل بيشترى دارند و به آنها به چشم انسانى متفاوت نگاه نمى كنند. راجع به زندگى طلبه گى, سادگى, سختى ها و مشقت ها و فقر و بى نيازى آنها از مال و دنيا و... كه در زندگى اكثر اين افراد وجود دارد, نه فيلمى ساخته شده و نه تبليغات و هياهو و جنجالى راه افتاده; چرا كه روحانيون بيشتر از همه افراد اهل تقوا و دورى از ريا و كبر و غرور بوده و از ترس اينكه عملشان به ريا آلوده شود, بسيارى از اسرار عبادت و زندگى خود را حتى از نزديكان خود مخفى مى كنند. كه براى آنها هم مثل ساير افراد بشر مشكلاتى به وجود مىآيد. براى آنها هم مثل همه مردم, فقر, بيمارى, مرگ و... هست. مى توانند از پايگاه هاى طبقاتى مختلف اجتماع و پولدار يا فقير باشند. مى توانند خصلت ها و خصوصيات شخصى خاص داشته و به آن علت محبوب يا منفور مردم باشند. چيزى كه هست اين قصه ها در شرح حال بزرگان نوشته و در كتاب هاى خاص حوزوى باقى مى ماند يا توسط اساتيد در كلاس هاى حوزه بازگو شده, اما به سطح اجتماع وارد نمى شود. هنوز هم مردم اگر ببينند فرزند يك روحانى لباس مرتبى پوشيده و در يك پارك بستنى مى خورد, تعجب مى كنند. اينها از مواردى است كه روحانيون در مورد آن مظلوم واقع شده و بايد با كار فرهنگى و بالا بردن سطح درك و شناخت عوام در اين مورد, به تنش ها و تبعيض ها پايان داد و اين بر عهده سينما و راديو و تلويزيون و رسانه هاى جمعى است كه تصوير درستى از واقعيت ها بسازند و آن را به سطح اجتماع انعكاس بدهند. فيلم ((زير نور ماه)) سرآغاز, سرفصل و شروع خوبى براى اين راه است.